



ضربالمثل های دریایی

# علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

عنوان شاه بر تخت نشاندند  
مرد مسافر که عاقل بود، سعی کرد به این راز پی ببرد. عاقبت به پیرمردی برخورد که آدم خوبی به نظر می رسید. محبت زیادی کرد تا اعتماد پیرمرد را به خود جلب کرد. در ضمن گفت و گوها فهمید که مردم آن شهر رسم عجیبی دارند.  
پیرمرد، به او گفت: معمولاً شاهان وقتی چندسال بر سر قدرت می مانند، ظالم می شوند. ما به همین دلیل هر سال یک شاه برای خودمان انتخاب می کنیم. هر سال شاه سال پیش خودمان را به دریا می اندازیم و کنار دروازه شهر منتظر می مانیم تا کسی از راه برسد. اولین کسی که وارد شهر بشود، او را بر تخت شاهی می نشانیم. تختی که یکسال بیشتر عمر نخواهد داشت  
مسافر فهمید که چه سرنوشتی در پیش روی اوست. دو ماه بود که به تخت پادشاهی رسیده بود. حساب کرد و دید ۱۰ ماه بعد او را به دریا می اندازند. او برای نجات خود فکری کرد.  
از فردا بدون این که اطرافیان بفهمند توی جزیره ای که در همان نزدیکی ها بود کارهای ساختمانی یک قصر آغاز شد و در مدت

در زمان های دور، کشتی بزرگی دچار توفان شد و باعث شد که کشتی غرق شود. مسافران کشتی توی آب افتادند. در میان مسافران، مردی توانست خودش را به تخته پاره ای برساند و به آن بچسبد

موج ها تخته پاره و مسافرش را با خود به ساحل بردند. وقتی مرد چشمش را باز کرد، خود را در ساحلی ناشناخته دید بدون هدف راه افتاد تا به روستا یا شهری برسد. راه زیادی نرفته بود که از دور خانه هایی را دید. قدم هایش را تندتر کرد و به دروازه شهر رسید.

در دروازه شهر گروه زیادی از مردم ایستاده بودند. همه به سوی او رفتند. لباسی گران قیمت به تنش پوشاندند. او را بر اسبی سوار کردند و با احترام به شهر بردند

مسافر از این که نجات پیدا کرده خوشحال بود اما خیلی دلش می خواست بفهمد که اهالی شهر چرا آن قدر به او احترام می گذارند. با خودش گفت: نکند مرا با کس دیگری اشتباه گرفته اند. مردم شهر او را مستقیم به قصر باشکوهی بردند و به

باقی‌مانده، هم قصرش را در جزیره ساخت و هم مواد غذایی و وسایل مورد نیاز زندگی‌اش را به جزیره انتقال داد.

ده ماه بعد وقتی شاه خوابیده بود، مردم ریختند و بدون حرف و گفت‌وگو شاهی را که یکسال پادشاهی‌اش به سر آمده بود از قصر بردند و به دریا انداختند.

او در تاریکی شب شنا کرد تا به یکی از قایق‌هایی که دستور داده بود آن دور و برها منتظرش باشند رسید. سوار قایق شد و به طرف جزیره راه افتاد. به جزیره که رسید، صبح شده بود. خدا را شکر کرد به طرف قصری که ساخته بود رفت اما ناگهان با همان پیرمردی که دوستش شده بود روبه‌رو شد. به پیرمرد سلام کرد و پرسید: تو اینجا چه می‌کنی؟

پیرمرد جواب داد: من تمام کارهای تو را زیر نظر داشتم. بگو ببینم تو چه شد که به فکر ساختن این قصر در این جزیره افتادی؟

مسافر گفت: من مطمئن بودم که واقعه به دریا افتادن من اتفاق خواهد افتاد، به همین دلیل گفتم که پیش از وقوع و به وجود آمدن این واقعه باید فکری به حال خودم بکنم.

پیرمرد گفت: تو مرد باهوشی هستی. اگر اجازه بدهی من هم در کنار تو همین جا بمانم.

از آن پس، وقتی کسی دچار مشکلی می‌شود که پیش از آن هم می‌توانسته جلو مشکلش را بگیرد و یا هنگامی که کسی برای آینده برنامه‌ریزی می‌کند، گفته می‌شود که "علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد".

#### خاطرات آن سال‌ها

#### جنگ دوم جهانی و ۱۵ روز سرگردانی در دریا

در سال ۱۲۹۸ در خانواده‌ای دریانورد در بندر قدیمی کنگ به دنیا آمدم. پس از طی دوران کودکی به مکتب‌خانه رفتم و تا ۱۵ سالگی به تعلیم قرآن و زبان عربی مشغول شدم. در آن زمان پدر بزرگم ناخدا علی‌حسن از دریانوردان بنام بود و هر ملوانی آرزو داشت با او سفر کرده تا بتواند از این پیر دریا تجربه کسب کند. ناخدا از من خواست که بعد از این در سفرها وی را همراهی کنم. من هم مانند بسیاری از دوستانم که در نوار ساحل خلیج فارس آرزوی غیر از هم آوا شدن با امواج و صدای پرندگان دریایی ندارند، با خوشحالی این پیشنهاد را پذیرفتم. اولین بار که سوار کشتی شدم احساس کردم لذت عجیبی در من ایجاد شده زیرا تمام دوستان من در سفرهای دریایی بودند و فقط من در شهر مانده بودم. اقامت جوانان در بندر، آن روزها عجیب بود. مردان دریانورد بوده یا تجارت می‌کردند و شهر در اختیار زنان، کودکان و پیرمردان بود. در اولین سفر از بندر کنگ تا بندر عشار عراق حدود ۱۰ روز در راه بودیم و در آنجا خرما بار کرده و به سمت بندر کنگ باز گشتیم. پس از چند روز استراحت به سمت عدن بادبان برافراشتیم. از کنگ تا یمن ۲۲ روز در راه بودیم. مردم یمن در آن روزگار اکثراً خرمافروش بوده یا تجارت می‌کردند. از عدن نمک خریده و به سمت هندوستان و سواحل آفریقا حرکت کردیم. پس از چند روز اقامت در هندوستان عازم بنادر شمال کشور سومالی شدیم سپس به زنگبار رفتیم. در آنجا چوب چنندل بار زده و عزم وطن کردیم. سفر ما از بندر کنگ به آفریقا و برگشت از آن ۹ ماه طول کشید. غذای ما در طول سفر برنج، عدس و ماهی بود. علاوه بر آن از یمن و مسقط نوعی حلوا به نام حلوی مسقطی خریده و می‌خوردیم که بسیار خوشمزه بود.

پس از این سفر، دیگر ساحل و بندر برای من کوچک بود و برای دریانوردی لحظه شماری می‌کردم، برای گوش دادن به آواز دریا که دوست داشتم و دیگر قادر به ترک آن نبودم. پس از

آن، سفرهای زیادی رفتم که هر کدام خاطره‌ای به یاد ماندنی داشت. در آن زمان بندر کنگ اسکله نداشت و کشتی‌ها در منطقه‌ای به نام کوهی در شرق کنگ لنگر می‌انداختند. از طرفی به دلیل وزیدن بادهای مخالف در فصل تابستان دریانوردان سعی داشتند عازم هندوستان و آفریقا نشوند و معمولاً این مواقع را به استراحت می‌پرداختند. به همین منظور ما هم باید هر چه سریع‌تر حرکت می‌کردیم تا به فصل توفان‌های دریایی نرسیم. بار کشتی قهوه بود و قصد داشتیم آن را در دبی تخلیه کنیم نزدیکی‌های ظفار عمان در حوالی بندری به نام صحره بر اثر توفان بادبان پاره شد با پارچه، بادبان را درست کردیم ولی مسیر خود را گم کرده و مردد بودیم که به کدام طرف حرکت کنیم. فکر کردیم چنانچه باد ما را به طرف گواتر و پاکستان ببرد در همانجا توقف می‌کنیم تا دریا آرام شود. بر اثر توفان و تاریک شدن هوا زمان و منطقه مشخص نبود. ناخدا که مرد با تجربه‌ای بود گفت یک سطل آب از دریا بکشند. او از رنگ آب تشخیص داد که در دریای عمان هستیم یا در خلیج فارس، زیرا آب خلیج فارس سفید و آب دریای عمان سیاه رنگ است. پس از کشیدن آب و نشان دادن به ناخدا او گفت اکنون در خلیج فارس هستیم. بالاخره به سلامت به دبی رسیدیم و بارها را در آنجا تخلیه کرده عازم بندر کنگ شدیم.

در سفر دیگری از خرمشهر خرما و از کنگ برنج بار زده به سمت عدن در حرکت بودیم. ظهر یک روز تابستانی بر اثر توفانی شدید، در دریا گرداب بزرگی که ما به آن دولاب می‌گوییم به وجود آمد که چنانچه کشتی در داخل آن می‌افتاد به سرعت غرق می‌شد. این گرداب چنان به کشتی ما نزدیک بود که آب‌های حاصل از آن روی کشتی می‌ریخت در این لحظه تمام ملوانان شروع به اذان گفتن کردند تا این خطر بزرگ از بیخ گوش همه گذشت. خاطرات تلخ دوران دریانوردی من مربوط به زمان جنگ جهانی دوم است. از بندر بنگلور هندوستان به اتفاق دو لنج دیگر که یکی مربوط به اهالی قشم و دیگری لنج عبدا... خلفان بود، به طرف دارالسلام در کشور تانزانیا در حرکت بودیم تا به نزدیکی بندر مومباسه رسیدیم که لنج دیگری متعلق به ام‌القوین به ناخدایی ملاغلام و لنج قشمی دیگری به ناخدایی حاجی عبدا... کرچی همراه ما شدند که ناگهان یک فروند زیردریایی انگلیسی که درگیر جنگ بود از آب بیرون آمده و چند نفر مسلسل به دست به سمت ما آتش گشودند. از لنج ناخدا ام‌القوین دو نفر داخل آب پریدند و غرق شدند. از لنج ناخدا حاج کرچی ۱۱ نفر و تمام ۴۰ سرنشین لنج قشمی کشته شدند. در این میان عده‌ای از جمله من به دریا پرت شدیم و در حالی که هر کدام خود را روی تخته پاره‌ای از کشتی انداخته بودیم ۱۵ شبانه روز در دریا سرگردان بودیم تا به سواحل سومالی رسیدیم. ساحل‌نشینان پس از بازجویی ما را به عدن فرستادند. پس از گذشت چهار ماه در حالی که همه، ما را مرده می‌پنداشتند از عدن به بندر کنگ آمدیم.

به این ترتیب و پس از کسب تجربه‌های فراوان پس از شش سال دریانوردی به درجه ناخدایی رسیدم. اولین کشتی که ناخدایی آن را بر عهده گرفتم "گمبر" بود. پس از چند سال خود لنج بادبان از اهالی عمان خریده و نزدیک به ۵۰ سال با آن دریانوردی کردم. قدیمی‌ترین لنجی که در حال حاضر در کل منطقه خلیج فارس در حال تردد و فعالیت است و از عمر آن ۷۵ سال می‌گذرد به عنوان لنج خالدی است که زمانی متعلق به من بود.

ناخدا محمد منشی‌باشی